

تحلیل نظام اقتصاد سرمایه‌داری و درگیری آن با نظام ارزشی

اسلام

محمدصادق حیدری^۱

چکیده

در این مقاله برای فهم عمیق و دقیق از نظام اقتصاد سرمایه‌داری، با اشاره اجمالی به مبنای نظری این نظام که بر اساس تعریف مادی از انگیزه انسان و بالتبع تعریف جامعه بر اساس فاصله طبقاتی شکل گرفته، شاخصه‌های عینی این سیستم مورد بررسی قرار می‌گیرد: از طریق مقایسه شرکت ثبتی با شرکت شرعی، شرکت به عنوان ساختار سلولی سرمایه معرفی می‌شود که بانک با ورود به تصمیم‌گیری درباره اعتبارات، از طریق ارگانیزه کردن شرکت‌ها (اقتصاد خرد) به حفظ قدرت پولی کشور می‌پردازد؛ یعنی مسئولیت دولت در «تولید، توزیع، مصرف» ثروت از طریق ایجاد تعادلهای کلان در دسته‌بندی‌های بزرگ بوسیله اعتبارات (اقتصاد کلان) خواهد بود. اما هنگامی که آهنگ رشد قدرت پولی کشورهای دیگر مطرح می‌شود دولت باید به توسعه ثروت ملی اهتمام ورزد. این مهم از طریق حذف تولید، توزیع، مصرف غیر متناسب با توسعه ثروت ملی و بوسیله سازمان برنامه محقق می‌شود که به معنای تبدیل سرمایه ارگانیزه شده به سلول مغز است. اما از زمانی که برتری در موازنه ارزی از طریق توسعه تکنولوژی مطرح می‌شود و از سوی دیگر تکنولوژی، به عنوان امری تماماً مادی و حاکم بر اخلاق محسوب می‌شود؛ نتیجه آن حکومت سرمایه بر قلب و مادی شدن جهت‌گیری توسعه خواهد بود. حاصل این روند پرستش اجتماعی سرمایه و وحدت سرمایه پرستی با دنیاپرست خواهد بود که از طریق حکومت توسعه تکنولوژی بر تصمیم‌گیری اجتماعی، محقق می‌شود و لذا مهندسی اقتصاد نظام جمهوری اسلامی بر اساس رشد سیاسی و فرهنگی (نه دائم افزایش سرمایه) ضرورت می‌یابد.

واژگان کلیدی: پرستش اجتماعی سرمایه، ثروت ملی، نظام ارزشی اسلام

۱- مقدمه:

^۱ پژوهشگر حسینیہ اندیشه قم

ms.heidari1365@yahoo.com

مبنای تعریف نظری از اقتصاد سرمایه‌داری

چه در اقتصاد سرمایه‌داری و چه در اقتصاد اسلامی، مبنای بحث بر تعریف از انسان و جامعه استوار شده است و در آن، خصوصیت‌هایی که حداقل موضوعات علمی را در نظر می‌گیرد و «مابه‌الاشتراک جریان تکامل» را ملحوظ می‌دارد، مطرح می‌گردد. (حسینی‌الهامی، ۱۳۷۸) حال اگر انسان به انسان اقتصادی اکونومیک تعریف شود به این معنا که شرایط او را برای مصرف تحریک می‌کند و انسان فقط برای ارضاء یا مصرف حرکت می‌کند و انگیزه اصلی او غیر از سود، چیز دیگری نیست؛ در این صورت انگیزه انسان، انگیزه‌های مادی است که بر اساس توجه به علت غایی (یعنی رفاه اقتصادی) علت فاعلی را به حرکت در می‌آورد و در صورت حذف و یا تضعیف علت غایی، علت فاعلی هم به نسبت تضعیف می‌شود.

هرگاه چنین تعریفی از انسان طرح شد و سود و انگیزه مادی اصل قرار گرفت، نتیجه قهری و جبری آن طراحی نظام اقتصادی به صورت طبقاتی است یعنی تحمیل محرومیت در امور مالی، فرهنگی و سیاسی در سیاست اقتصاد، فرهنگ اقتصاد و اقتصاد اقتصاد. در این صورت انگیزه‌هایی که ثروت بدست می‌آورند «تحریص» می‌شوند و انگیزه‌های فاقد امکانات اجتماعی «تحقیر» می‌شوند در حالیکه این فقدان، مستند به ابزارهای اجتماعی و تخصیص «روحیه و اطلاع و قدرت عملکرد» توسط نظام اقتصادی و ماشین اداره جامعه است و نه استعدادها و قابلیت‌ها.

در چنین جامعه‌ای ساختارها به صورت یکسان به ارائه اطلاعات نمی‌پردازند و از نظر فرهنگی، فرصت تحصیل از آحاد جامعه سلب می‌شود. مثلاً اگر نبوغ افراد در حد ورود مستقیم به دانشگاه از طریق کنکور نباشد باید با پرداخت هزینه تحصیلی در دانشگاه آزاد ادامه تحصیل دهند در حالیکه سرپرست چنین خانواده‌ای به تنهایی قدرت اداره خانواده را ندارد و فرزند او باید کار کند تا مخارج خانواده تامین شود و لذا وسع آن‌ها به تامین هزینه تحصیل نخواهد رسید. در مقابل فرزند یک سرمایه‌دار گرچه کم‌هوش باشد می‌تواند برای قبولی دانشگاه، در کلاس‌های خصوصی شرکت کند و حتی در صورت عدم موفقیت در دانشگاه‌های داخل، در دانشگاه‌های خصوصی خارجی تحصیل کند. این زمینه تحصیلاتی باعث «پرورش جرات روحی» او می‌گردد و در حالیکه اکثریت جامعه حتی تصور اموری مانند «طراحی پروژه» و «اخذ موافقت اصولی» و «ارقام نجومی» و «مشاوره‌های فنی» را

نمی‌کنند؛ او به راحتی از این طرق استفاده و اقدام می‌کند. در واقع محرومیت و تحقیر روحی اکثریت جامعه و پرورش روحی این قشر کم جمعیت بعهد «سیاست اقتصاد» است. (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۳)

اما اگر در تعریف از انسان بمعنای فوق تردید شود و امکان حکومت انسان بر نظام حساسیت‌های خود پذیرفته شد به این معنا خواهد بود که انسان توانایی تغییر اهداف و غایات خود را داراست و در این صورت علت فاعلی و انگیزه هم متناسب با آن هدف، بگونه دیگری عمل خواهد کرد. در واقع اگر فرض وجود انگیزه غیرمادی پذیرفته شود لازم است که چنین انگیزه‌ای، بعنوان انگیزه مطلوب در جریان تکامل شناخته شود و روند اقتصاد به نفع «بسترسازی برای توسعه انگیزه غیرمادی» و یا حداقل «به ضیق نیفتادن انگیزه غیر مادی توسط روابط اجتماعی» مطرح گردد. با این بیان، جواب اشکالاتی مانند این که «چه کسی در نظام اقتصادی موجود، مانع انگیزه غیرمادی مانند وقف تمام اموال توسط یک فرد است» روشن خواهد شد زیرا بحث در اینجا درباره هدف‌گیری ساختارها و وصف «نظام اقتصادی» و «نظام تولید انگیزه» است که در این صورت خصلت نظام اقتصادی و مصلحت جامعه انسانی مطرح است و نه خصلت و مصلحت فرد. (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۶)

۲- بررسی شاخصه‌های تعریف عینی «اقتصاد سرمایه‌داری»

آنچه گفته شد تعریفی نظری از انسان و جامعه بود که بعنوان مبنایی برای تعریف نظام اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود اما بررسی چنین سیستمی به اینجا ختم نمی‌شود زیرا باید مشخص شود که سرمایه‌داری در «جریان تکامل» و «ساختارهای مختلف اجتماعی» و «نظام‌ها» چه منزلتی دارد و در جریان وحدت و کثرت جدید یافتن نظام‌ها (تکامل) چه خصوصیتی به کلیه تعاریف از جمله تعریف سرمایه اضافه یا از آن کم می‌شود. عبارت دیگر سرمایه‌داری تعریفی انتزاعی و بریده از شرایط انسان و جامعه و نظام ندارد و ارتباط آن به کلیه تعاریف اقتصادی یک کشور، وزن مخصوص آن را تغییر می‌دهد. بنابراین ما علاوه بر تعریف نظری، با «تعریف و هویت عینی سرمایه‌داری» روبرو هستیم که خصوصیت عینی و اجرایی آن را در ارتباط با کلیه ساختارهای اجتماعی و مراحل تکامل مشخص می‌نماید و تنها در نظام عینی، قابل تعریف است.

بنابر نکته فوق باید ساختار اجرایی و عینی را در نظامی که انگیزه مادی در آن اصل قرار گرفته معرفی نمود. به نظر می‌رسد شاخصه‌های اصلی تعریف عینی چنین نظامی بدین قرار است:

قدرت تفکیک مدیریت از مالکیت بعنوان ابزاری برای تمرکز ثروت به نفع بخش خصوصی: این مهم‌ترین شاخصه‌ای است که با آن می‌توان اعتبارات اجتماعی را جذب کرده و در اختیار عده دیگری قرار داد و «تمرکز ثروت» را پدید آورد. در واقع این شاخصه، ابزاری برای تمرکز ثروت به نفع بخش خصوصی و بمثابة تعریفی اجرایی بشمار می‌رود. همانطور که تامین اعتبار و سرمایه چه در شرکت‌های سهامی و چه در بانک‌ها از این رهگذر محقق می‌شود. (حسینی‌اله‌اشمی، ۱۳۷۷)

تضمین استخدام نیروی انسانی به نفع رشد سرمایه بدلیل عدم توازن بین مزد کارگر و قیمت کالا: نیروی انسانی (کارگر) نیازمند اشتغال و درآمد است و صاحب کالا (کارفرما) هم به دنبال فروش کالای تولیدی خود است اما در این نظام در رقابت بین «مزد» و «قیمت کالا» هیچ توازنی ایجاد نمی‌شود و بجای انحصار برای کار، ابزارهایی برای انحصار کالا تنظیم می‌شود و موازنه بین مقاومت خریدار (کارفرما) و فروشنده (نیروی انسانی) همیشه به نفع اولی است چون متقاضیان کار به صورت فردی مراجعه می‌کنند و کارفرما به صورت یک نظام سازمانی با نیروی کار مواجه نمی‌شود و لذا حق‌گزینش و انتخاب و تحقیر و تضعیف و قرارداد حداقلی برای او بوجود می‌آید. در این میان، تنها پشتیبانی برای نیروی کار، قوانین اداره کار است که فقط یک حداقل است تا به سطحی پایین‌تر از آن عمل نشود. اما هر چقدر در مقابل نیروی کار بدون نظام عمل می‌شود، با کالاها نظام‌مند برخورد می‌شود و انحصاراتی مانند «سرقفلی»، «اعتبار بانکی» و «کنترل مقدار فروشندگان» و «ثبت سفارش و بررسی آن توسط بانک» و «امکانات توزیعی در رابطه با کالا و قیمت آن» ایجاد می‌شود. یکی از این ابزارهای انحصار که از ضرر جلوگیری می‌کند و شکل بین‌المللی به خود می‌گیرد طرح‌های «بای‌بک» است که در واقع در آن، توسط دولت‌ها مجرای ایجاد می‌شود تا نیروی کار در کشورشان به قیمت ارزان‌تر خریداری شود بطوریکه حتی در این طرح‌ها، اعتبارات تامین کالا هم توسط طرف مقابل پذیرفته می‌شود.

به نظر می‌رسد فرض دیگری هم درباره رابطه بین مزد و قیمت کالا قابل طرح است و آن اینکه با اعطای وام به یک نظام کاری (و نه نظام صنفی) مانند خانه کارگر، اقشار کار

موضوعی را طوری از یکدیگر تفکیک کرد که مذاکره با صاحبان سرمایه ممکن شود و برخورد با فروش نیروی کار به صورت سازمانی محقق شود و در نسبت بین کالا و اشتغال، این اشتغال باشد که سبد کالا قرار می‌گیرد.

آسیب ناپذیر بودن سرمایه و تضمین رشد آن بدلیل ایجاد شرایط ثبات مالی برای بخش خصوصی از طریق انحصارات در «زنجیره و شبکه تولید»: این شاخصه در یک مثال قابل تبیین است: کارخانه ماشین‌سازی تویوتا تنها دو ساعت توانایی انبارداری دارد و مواد ساخت ماشین تویوتا فقط به همین اندازه در انبار این شرکت باقی می‌ماند و در مقابل، این زمان در کارخانه نیشان شش ساعت است که نشان‌دهنده برتری کارخانه تویوتا از آن است. در واقع سیر سرمایه این شرکت از قرارداد استخراج مواد اولیه تا قرارداد فروش در هیچ‌جا متوقف نمی‌شود. معنای این روند آنست که قرارداد اجتماعی، امکان ضرر را برای این کارخانه از بین برده و به میزانی که انحصارات قدرت، توسعه‌یابی کارتلی و تراستی پیدا می‌کند، به همان نسبت نیز ریسک کاهش می‌یابد. در واقع کارتل و تراست، سیکل کالاها را نسبت به هم به صورت یک منظومه در می‌آورد و این نحوه مدیریت در پروسه‌های تولید، جلوی از بین رفتن سرمایه را می‌گیرد و ورشکستگان را در مجموعه‌های بزرگتر منحل می‌کند و به این صورت ضرر خود را به دسته خردتر منتقل می‌کند، مانند مخروطی که هر چه به بالای آن برویم تزلزل کمتر است و هر چه به قاعده آن نزدیک شویم تزلزل بیشتر است. البته کل این ریسک‌پذیری‌ها بمعنای تحمل بزرگتر شدن دستگاه سرمایه‌داری است و به همین دلیل است که تکنولوژی هرگز روند شدید خود را متوقف نکرده و دائماً سرعت خود را بالا برده است؛ واقعیتی که برای دسته‌های پایین همانند قمار و برای دسته‌های بالاتر مانند تصرفات «خان»ها در دوران قدیم است! این قمارها با هدف کارگزاری بهتر برای دستگاه‌های بزرگی است که تکنولوژی را اداره می‌کنند و حذف کارگزارهای ضعیف‌تر بدست آنهاست. (حسینی‌الهاسمی، ۱۳۷۶)

۳- تبیین «نظام اقتصادی مبتنی بر سلطه سرمایه» در سطح کلان بر اساس تبیین

شکل‌گیری شخصیت اجتماعی سرمایه در سه بخش شرکت، بانک، برنامه توسعه در مرحله بعد و در یک نگاه کلان باید توجه داشت که نظام سرمایه‌داری بصورت کلی در سه بخش خلاصه می‌شود: ۱- شرکت؛ که یک سلول مستقل و تعریف شده است ۲-

بانک؛ ارگانیزمی است که این سلول‌ها به آن متصل می‌شوند و از آنجا وارد یک شبکه بزرگ می‌شوند ۳- برنامه توسعه: دستگاهی است که امکان رشد را به سرمایه می‌دهد.

۳/۱- تعریف عینی شرکت به ساختار سلولی سرمایه بعنوان تشکیل دهنده بخش

اقتصاد خرد بر اساس مقایسه تفصیلی شرکت غربی با شرکت شرعی

در نگاه اولیه، مشروعیت فقهی شرکت‌ها مستند به مملک بودن «عنوان» است اما در نگاه عمیق تر این شخصیت حقوقی و تصمیم‌گیری برای آن منوط به شرایطی است که در مقایسه آن با شرکت شرعی توضیح می‌یابد: در شرکت شرعی، صاحب مال نسبت به شرکت دارای حق است و این حق او به شخص حقیقی بر می‌گردد و نه به شخصیت حقوقی و اجزاء تشکیل دهنده. بنابراین در این نوع شرکت، اگر کسی پنج سهم از ۱۰۰ سهم یک شرکت مفروض را مالک باشد، مالکیت او به نحو اشاعه به همه اعیان تعلق می‌گیرد و در کلیه ۱۰۰ سهم حضور دارد چه موضوع مالکیت «پول نقد» باشد چه «اسناد اعتباری» و چه «اشیاء». لذا همه معاملات شرکت و تصرف هر یک از اعضاء بر مال، منوط به رضایت تک اشخاص است و در غیر این صورت اعمال آن تصمیم‌گیری بر امور شرکت، غضب و تصرف عدوانی محسوب می‌شود و احکام شرکت در آن جاری نیست. بنابر آنچه گذشت در شرکت شرعی هر چه تعداد افراد بیشتر شود، نسبت امکان عدم توافق کلیه آراء افزایش می‌یابد؛ همچنان که با اعلام مخالفت یک نفر، عقد شرکت به عقدی جائز مبدل می‌شود و فرد مخالف می‌تواند باعث انحلال و حسابرسی شود. پس در این تعریف امکان ندارد که شرکت، وسیله‌ی تجمع سرمایه شود و ثبات عنوان حقوقی در شرکت اسلامی بسیار متزلزل است و به اصطلاح اقتصادی، «امنیت درونی» ندارد همچنان که فاقد امنیت برونی نیز هست؛ یعنی امنیت سرمایه، مستقل از سرمایه دار و مالک (که در نظام سرمایه داری پایگاهی بسیار قوی دارد و مستحکم ترین نهاد اجتماعیست) در نظام اقتصادی اسلام، تابع رشد و کرامت سیاسی است و همواره هر گونه تحرک آن به نفع کرامت سیاسی منحل می‌شود. (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۶۲)

در مقابل این نوع شرکت، شرکت دیگری وجود دارد که هرچند نام آن، نام شرکتی است که مملک شده و بعنوان یک شخصیت حقوقی ذکر شده است، ولی منظور از شخصیت، شخصیت حقوقی این چنینی با خصوصیات خاصی است که ذکر می‌گردد: طرح مقوله «سهام» و تعریف آن و تعیین مبلغ کمی برای آن نشان می‌دهد که این نوع از

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اربدی‌بشت و خرداوی ۱۳۹۳

شرکت، از اجزائی تشکیل شده است که هر جزء آن را «سهام» می‌نامند و مالک سهام، نماینده تعداد جزءهایی است که روی هم و مجموعاً شرکت را تشکیل می‌دهند. لذا تصمیم‌گیری درباره‌ی ۱۰۰ سهم مفروض، بر اساس اکثریت سهام، اعمال می‌شود هر چند سایر افراد رضایت نداشته باشند و به همین دلیل هر چه سرمایه بیشتر باشد، حق تصمیم‌گیری نافذتر می‌شود. مثلاً اگر کسی ۵۱٪ سهام را دارا باشد، صاحب نفوذ و اراده در کل خواهد شد یا اگر دو یا سه نفر (و لو سهام بعضی از آنان خرد باشد) روی هم به مالکیت ۵۱٪ سهام رسیدند، ۴۹٪ دیگر را چه راضی باشند و چه راضی نباشند؛ تابع خود می‌کنند. بنابراین شخصیت حقوقی سرمایه یک عنوان است، اما عنوانی که در تصمیم‌گیری دارای شرایط و ساختاری است و آن ساختار، کاری به عنوان خود ندارد؛ زیرا آن ساختار بر هویت سرمایه متکی است یعنی در آن، «رأی» و «تصمیم‌گیری» و «نفوذ تصمیم» به «مقدار دارائی» بر می‌گردد از این روی، تصمیم‌های خاصی که با ۵۱٪ از آراء توسط اجزاء شرکت (یعنی سهام با اکثریت) گرفته می‌شود، بر اساس شرکت اسلامی نیست، بلکه ساختار سلول موجودیت سرمایه است، که تنها بعنوان مقداری از ثروت اقتصادی محسوب نمی‌شود بلکه ثروتی است که دارای یک ساختار خاص از قدرت تغذیه یا تأمین جذب سرمایه و قدرت تحرک یا چرخش سرمایه در جریان اقتصادی است که این جریان، پس از تأمین سرمایه و تحرک و فعالیت آن باید به رشد و نمو شرکت منتهی شود. این شرکت‌ها که بخش اقتصاد خرد را تشکیل می‌دهند، «شرکت‌های تولیدی، توزیعی، و خدمات مصرفی» هستند و با اینکه در شئون مختلف «اقتصادی، سیاسی، فرهنگی» حضور دارند؛ برای فراهم شدن امکان تعریف آن‌ها از نظر اقتصادی، ضروری است که راندمان اقتصادی کلیه‌ی این دستگاه‌ها بیش از هزینه آن‌ها باشد. (مثال: یک پژوهشکده بعنوان مولد اطلاعات فرهنگی، مدرسه بعنوان توزیع کننده آن اطلاعات و روزنامه بعنوان دستگاه تبدیل کننده‌ی مصرفی اطلاعات)

۳/۱/۱- بهره مندی شرکتهای ثبتي از ساختارها و امکانات اجتماعي و محرومیت

شرکتهای شرعی یا عرفی از آنها

حال اگر آنچه که تا به حال درباره اقتصاد خرد گفته شد، قانونی شد و اداره‌ای به نام «ثبت» این امور را به عنوان شاخصه به رسمیت شناختن شرکت تعریف کرد، شرکت‌ها دو گونه خواهند بود: ۱- شرکت عرفی که احکام آن در دستگاه قضا علی حده است. ۲- شرکت ثبتي که برابر قانون ثبت شرکت‌ها به وجود آمده است. لذا شرکت «عرفی» شرکتی خواهد

بود که بر اساس موازین شرع به وجود آمده باشد و شرکتی «ثبتي» خواهد بود که به رسمیت قانونی شناخته شود. در این صورت است که دادگاه‌ها برای حل اختلافات، بر این اساس نظر خواهند داد و صحت و عدم صحت معاملات به این تعاریف باز خواهد گشت. در قدم بعد، چون چارچوب پذیرش «ثبت»، چارچوبه آراء است؛ شرکت عرفی، رسمیت نمی‌یابد و مورد قبول ثبت قرار نمی‌گیرد و لذا اعضای آن نمی‌توانند از یک سری از امکانات اجتماعی مانند اعطاء وام و حمایت دستگاه‌های رسمی کشور و... برای شرکت استفاده کنند، چون شرکت غیر ثبتي فاقد شناسنامه اجتماعی است و جز برای اعضاء خودش، رسمیت نخواهد داشت. بعبارت دیگر شرکتهای ثبتي علاوه بر مسئله‌ی ساختار سلولی، بهره‌مند از دستگاه‌هایی هستند که جریان آن‌ها را حمایت فنی می‌کنند. یعنی بخش اقتصاد خرد در چگونگی محاسبه، حسابداری دویل، چگونگی نرم افزارهای لازم، چگونگی انبار و دستگاهی که از آن انبار استفاده می‌کند، کارخانه یا دستگاه تولیدی و نظم و ساختار و سازماندهی به کلیه‌ی مراحل تولید و چگونگی ارتباط به بازار تأمین اعتبارات و بازار مصرف کالا بصورت قاعده مند حمایت می‌شود. پس با تبیین بیشتر شرکت بمثابه سلول شخصیت سرمایه بصورت مستقل از سرمایه دار روشن شد که مَعْنُونِ عنوانی که مملک شده است، «ساختار» و «نظام تک سلولی سرمایه» است. ۲. (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۷۳)

پس در بخش اول، با تفکیک مدیریت از مالکیت و به رسمیت شناختن شخصیت حقوقی، در واقع سرمایه مستقل از مالک خود، حق حیات اجتماعی پیدا می‌کند و علاوه بر این، حق انضمام به شبکه را نیز بدست می‌آورد. بعبارت دیگر آن هنگام که سرمایه بنفسه

^۲ طبیعی است که در عرصه پاسخگویی به مسائل مستحدثه و با استفاده از ادله ای چون «المؤمنون عند شروطهم» تصحیح شرعی شرکت ثبتي بوسیله شروط خارج از مقتضای عقد (که این عقد جائز را به عقدی لازم مبدل می‌کند) بی‌اشکال خواهد بود اما مشروط به این شرط مهم که: تنظیمات حکومتی بدست مسلمین نباشد و امکان فعالیت برای آنها فراهم نشود مگر با پذیرش قوانینی که از طرف یک دولت وضع می‌شود (مانند زندگی یک مسلمان در کشور امریکا) بعبارت دیگر چنین راه حلی برای رفع اضطرار حاصل از شرایط اجتماعی صحیح است اما اگر قدرت بی‌ریزی روابط اجتماعی و ابزارهای حیات اجتماعی بوجود آمد، چنین حکمی هرگز صحیح نخواهد بود بلکه ابتدائاً باید مقتضای طبیعی عقود شرعی مبنا قرار گیرد و نه شرط خلاف مقتضای عمومی عقد، زیرا عمومی شدن شرط خلاف مقتضای عقد، به معنای قرارداد شرط غیر شرعی در ماهیت عقد است. بعبارت دیگر «لازم کردن عقد شرکت در اضطرار»، تفاوت بسیاری با «الزام آن برای عموم» دارد زیرا در نتیجه شرکت «عرفی» به ارتباطی حداقلی مبدل شده و عملاً منزوی خواهد شد.

(مستقل از سرمایه‌دار) دارای شخصیت حقوقی شد؛ «شخصیت اجتماعی سرمایه» بوجود آمده و بعنوان سلولی که در جامعه، حیات اجتماعی دارد؛ مطرح شده است.

۳/۲- تعریف فعالیت بانک به تصمیم‌گیری درباره چرخش اعتبارات برای حفظ قدرت

پول ملی در موازنه ارزی (تولید ثروت)

در بخش دوم، سرمایه در شبکه بانکی بعنوان یک ارگانیزم اجتماعی قرار می‌گیرد؛ یعنی مجرای تحرک پیدا می‌کند. در واقع این سلول‌ها (شرکت‌ها) با حفظ تنوعی که بر اساس انواع تولید و انواع توزیع و انواع خدمات مصرفی دارند، به وسیله بانک ارگانیزه می‌شوند. از اینجا دیگر سرمایه منسوب به یک ساختار اجتماعی خاص (شبکه بانک) می‌شود و نباید آنرا به نام صاحبش شناخت بلکه در این مرحله و در این مجرای تحرک، حتی هویت شرکت هم لزوماً هویت اصلی سرمایه نیست. لذا تصمیم‌گیری‌های مدیر عامل و هیئت مدیره، نقش اصلی را ندارد و با ارگانیزه شدن سرمایه در شبکه بانکی، قدرت عزل و نصب افراد بدست سرمایه می‌افتد. یعنی اگر مدیر عاملی قدرت تصمیم‌گیری سریع و دقیق را نداشت، به همراه شرکتش به عنوان یک سلول در ارگانیزم سرمایه حذف می‌شود و مدیریت آن سرمایه به شرکت دیگری که در رقابت برنده شده است؛ سپرده می‌شود. بنابراین در این مرحله «سرمایه» گزینش سلولی می‌کند و سلول را مصرف می‌کند و شرکت‌های ضعیف مثل پوسته‌ای که از بدن جدا می‌شود؛ مصرف شده و دور ریخته می‌شوند. به عبارت دیگر در نظر نظام سرمایه‌داری، ورشکست شدن چیزی جز «حذف و گزینش» و «عزل و نصب» نیست و هدف، حفظ ماهیت سرمایه در شبکه بانکی است: سرمایه در شبکه بانکی مرتباً از یک دسته به دسته دیگر و از یک شرکت به شرکت دیگر انتقال پیدا می‌کند. در واقع «شخصیت حقوقی سرمایه» در شبکه منحل است و این شبکه است که باید توسعه پیدا کند.

۳/۲/۱- سطح اولیه جایگاه بانک: ارتباط دولت، شرکتها و اشخاص حقیقی با بانک از

طریق فعالیتهای مالی

توضیح آنچه گذشت از توجه به این مهم روشن می‌شود: شرکتها در انواع و اقسام رشته‌ها با حفظ تنوع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به فعالیتهای مالی نیازمند هستند که راندمان فعالیت آنها مقوله ای بنام «درآمد» است. این چرخش مالی، آنها را به شبکه متصل می‌کند و با خرید و فروش و پرداخت حقوق و کلیه‌ی کارهای مالی که دارند، تک

تک و علی حده عضو بانک می‌شوند. پس ملاحظه بانک به صورت ساده به این ترتیب است که وقتی شرکت‌ها به صورت علی حده به بانک پول پرداخت و دریافت می‌کنند، تدریجاً دارای چرخش کار مشخصی می‌شوند و بر آن اساس دارای یک اعتبار شده و با محاسبه خاصی به آن‌ها وام داده می‌شود. البته در سطحی بالاتر کلیه شرکت‌ها و افراد حقیقی، مشتری بانک هستند و دولت هم به عنوان سپرده‌گذار و پرداخت و دریافت‌کننده، مشتری بانک است.

۳/۲/۲- سطح دوم: ورود بانک به «تصمیم‌گیری درباره چرخش اعتبارات» از طریق «تضمین معاملات خارجی» برای حفظ قدرت واحد پولی کشور (تولید ثروت)

بانک در این جایگاه قابلیت این را پیدا می‌کند که وضعیت ارائه وام و گشایش اعتبارات را مطالعه کند و این قابلیت، زمانی به فعلیت می‌رسد که بانک، از طریق بانک مرکزی، مرتبط با سیاست‌های پولی باشد. در واقع در امر تضمین معاملات خارجی بعنوان یکی از وظایف بانک، رابطه ارزی مطرح است همچنان که در سیاست‌های پولی هم مسئله ارز مطرح است. بانک در معاملات خارجی می‌خواهد واحد پولی کشور را در برابر واحد پولی کشوری که طرف معامله هست، قرار دهد با توجه به این احتمال که ممکن است در حین کار، ارزش پول کشور کاهش یافته و ضمانت‌های بانکی دچار وقفه بشود یا ارزش آن افزایش یافته و ثبات قیمت را حفظ کند و قدرت ضمانت آن باقی بماند. پس زمانی که بانک، علاوه بر واسطه بودن داخلی، متکفل امانتداری حواله جات خارجی شد، ظرفیت کالاهای وارد شده و صادر شده در مقابل هم قرار می‌گیرند و در این صورت، بانک نمی‌تواند نسبت به «قدرت تولید» بی تفاوت باشد. بنابراین بحث از تولید کالا خارج شده و به «تولید ثروت» مربوط می‌شود زیرا در این عرصه، سیاست‌های پولی مطرح می‌شود؛ سیاست‌هایی که باید قدرت پول را حفظ نماید که این امر فقط مربوط به تولید و توزیع و مصرف «کالا» نیست. عبارت دیگر در اینجا اعتبارات باید به گونه‌ای در گردش باشد که منشأ تولید کالای بیشتری شود و نحوه ساختار و نظام دادن کلیه «مقدورات انسانی، مقدورات منابع طبیعی، مقدورات ابزاری»، باید در راستای این هدف باشد. یعنی همچنان که می‌توان چرخهای یک کارخانه را به گونه‌ای تنظیم کرد که سرعت تولید بالا رود، می‌توان درباره نحوه ارائه وام و گشایش اعتبار و نحوه گردش پولهای بانک چنین مدیریتی را اعمال کرد به طوری که وضعیت تولید، مصرف و دگرگون‌شود و کشور قادر شود در تقابل کالاهای

صادراتی و وارداتی، حجم صادرات را مرتباً نسبت به واردات برتری دهد تا ارزش واحد پولی آن کشور افزایش پیدا کند. در این صورت، «بانک» ساختاری می‌شود که در یک سو به سازماندهی مشتریان می‌پردازد و از دیگر سو سازماندهی آن در مرکزیت، متوجه مسئله‌ی «تصمیم‌گیری در چرخش اعتبارات» است. (حسینی‌الهاسمی، ۱۳۷۶)

۳/۳- انعکاس سطح دوم جایگاه بانک در خدمات دولتی بمعنای مسئولیت دولت برای «تولید، توزیع، مصرفِ ثروت» از طریق ایجاد تعادلهای کلان در دسته بندیهای بزرگ بوسیله اعتبارات (اقتصاد کلان)

البته این تصمیم‌گیری باید به خدمات دولتی منتقل شود؛ یعنی چگونه منابع واگذار شود، چگونه منابع واگذار شده مورد حمایت قرار گیرد، چگونه نسبت‌های کلان تنظیم گردد و چگونه دسته بندی کلی بین «تولید، توزیع، مصرف» تدبیر شود که نتیجه‌ی آن، ارزشمندتر شدن آن در برابر پولی دیگر باشد. پس دولت مسئول اقتصاد کلان کشور است؛ یعنی مسئولیت «تولید و توزیع و مصرف» ثروت و چرخش ساختار الگوهای آن را به عهده دارد؛ همانطور که «اقتصاد خرد» مسئولیت «تولید، توزیع و مصرف» کالا را به عهده داشت. این مسئولیت دولت از طریق ایجاد تعادلهای کلان بین دسته بندی‌های تولیدی اعمال می‌شود. گاهی لازم می‌شود که دولت از مقدراتی که دارد، اعتبارات خاصی به کشاورزی و گاهی به صنعت و گاهی به تولید خدمات فرهنگی یا احیاناً به تولید خدمات سیاسی تخصیص دهد. این‌ها اعتباراتی است که باید در دسته بندیهای بزرگ به گردش در آید تا در موازنه ارزی، کشور بتواند اقتدار خود را حفظ کند.

۳/۳/۱- معرفی وظیفه حداقلی دولت به ضمانت «حفظ» قدرت واحد پولی کشور

نسبت به بیرون

پس حداقل وظیفه دولت این است که ضامن کم ارزش نشدن روز به روز واحد ارزی باشد به این معنا که حفظ قدرت اقتصادی را نسبت به بیرون کشور تضمین کند. پس اولین مرحله از وظایف دولت، مرحله «حفظ» است. تا اینجا روشن شد که «بانک»، اقتصاد خرد را به همدیگر ارتباط داد؛ یعنی تک سلولهای سرمایه را به هم وصل کرد و قابلیت ارگانیزه شدن را برای آن‌ها بوجود آورد. بعد از آنکه این سلول‌ها به وسیله‌ی یک شبکه به هم ارتباط پیدا کردند، در دسته بندیهای کلان تعریف می‌شوند و فعالیت آن‌ها نظام پیدا می‌کند که این مسئولیت بانک نسبت به بخش اقتصاد خرد بود.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اربدی‌بشت و خرداوا ۱۳۹۳

۳/۳/۲- معرفی وظیفه حداکثری دولت به «توسعه ثروت ملی» برای جلوگیری از رشد

ناپایدار

اما وظیفه‌ی دوّم دولت متوجه این نکته است که اگر آهنگ «رشد حفظ»، قدرت برابری با آهنگ رشد کشورهای دیگر را نداشته باشد، رشد آن ناپایدار خواهد بود و حتماً به ورشکستگی می‌انجامد. و لذا ظرفیت «تولید، توزیع، مصرف» ثروت آن باید توسعه پیدا کند. لازمه این توسعه در ظرفیت آن است که باید با توسعه اقتصادی تحرک عمومی بالا رود و ارتباطات موضوعاً تغییر یابد و متکثر شود و در افق جدید قرار گیرد تا نهایتاً اقتدار اقتصادی و برتری تکنولوژیک را نتیجه دهد.

۳/۴- ارتباط بانک مرکزی با موازنه ارزی بمعنای تبدیل سرمایه به سلول «مغز» بمعنای شرکت آن در محاسبات و تصمیم‌گیری اجتماعی بوسیله حذف «تولید، توزیع، مصرف» غیر متناسب با «توسعه ثروت ملی»

بعبارت دیگر مسؤولیت «بانک» نسبت به «بانک مرکزی» و «بانک مرکزی» نسبت به «موازنه ارزی» این ارگان را به یک مغز برنامه ریز (سیاست‌های پولی و سازمان برنامه) مرتبط می‌کند؛ پس در صورتی که بر همان اساسی که شرکتهای رسمی به رسمیت شناخته شدند و سرمایه اصل قرار گرفت، موازنه ارزی و توسعه هم صد درصد اقتصادی تعریف شد؛ این مطلب به این معناست که سرمایه تدریجاً از حد یک سلول به سلول مغز تبدیل شده است و از ارگانیزه شدن به سلول مغز رسیده است. بنابراین با ورود در آن، در محاسبات شرکت کرده و تصمیم‌گیری می‌کند، حتی دیکته می‌کند که تولید کنندگان چه چیزی را در چرخه تولید قرار داده و چه چیزی را از چرخه تولید حذف کنند و در واقع امر «تولید، توزیع، مصرف»، را بهینه می‌کند. این ارگانیزه شدن، تخصیص اعتبار می‌دهد، یعنی کمیّت را هم به کیفیت شرکت‌ها اضافه می‌کند اما کمیّتی که بهینه اش را ارگان انجام می‌دهد: میزان تصمیم‌گیری مالکین و مدیر عامل‌ها، تحت سیطره رفتار کل ارگان قرار می‌گیرد و اگر خط تولید را تغییر ندهند، حذف و ورشکست و منزوی شده و بمثابة یک سلول مرده از این کالبد دفع می‌شوند. بنابراین در این مرحله نه تنها شخصیت‌های حقیقی بلکه شخصیت حقوقی مال هم، در شکل جزئی، جزء ثروت شده است و این تولید ثروت و لوازم آن است که معین می‌کند چه کالایی حذف شود و چه کالایی باقی بماند نباشد. در این صورت مدیر عامل‌ها و سرمایه‌گذاران برای اینکه حیات اقتصادی خود را حفظ کنند، با ریسک‌پذیری

تحرك پیدا می‌کنند اما آن دسته‌ای که بهتر می‌توانند خود را با تحرك این ارگان هماهنگ نمایند، حق بقاء دارند و بقیه ورشکست می‌شوند؛ گرچه در این صورت مالشان از بین نمی‌رود، بلکه نسبت به ارگان کلی مدیریت، مالشان به کسی منتقل می‌شود که خط تولید خود را با ارگانیزم هماهنگ کرده است.

بنابر آنچه گذشت، هویت سرمایه در تک سلول آن، از فرد جدا شده و به هویت مستقل و خاصی مبدل گشت و این هویت مستقل خاص نیز ارگانیزه شد و در «ثروت» حضور یافت و به حذف «تولید، توزیع، مصرفی» که متناسب با «توسعه ثروت ملی» نباشد، مبادرت نمود و لذا به «هویت ثروت و دائم افزایی ثروت» تبدیل گشت. (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۷۸)

در بخش سوم، هنگامی که سیاستهای توسعه (که سیاستهای دولت است) در خدمت سرمایه قرار گیرد، سرمایه توانایی برداشتن گام بعدی را بدست آورده و می‌تواند کلیه مقدمات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» یک جامعه را به خدمت گیرد که این دقیقاً بمعنای سلطه و حکومت سرمایه است. حکومت سرمایه یعنی معادلات به گونه‌ای ارزیابی و تصمیم‌سازی می‌کنند که تصمیم گیران وحدت و انسجام اجتماعی بر اساس آن تصمیم‌سازی و در حول محور «توسعه سرمایه» تنظیمات امور را انجام می‌دهند. در واقع در این مرحله باید این سوال مطرح شود که سیاستهای توسعه «سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» چه ارتباطی با «سیاست اقتصاد»، «فرهنگ اقتصاد» و «اقتصاد اقتصاد» دارند؟ یعنی «سیاستهای فرهنگی» حاکم بر اقتصاد، «سیاستهای اقتصادی» حاکم بر اقتصاد و «سیاستهای سیاسی» حاکم بر اقتصاد چه نسبتی با سیاستهای حاکم بر سیاست کل کشور و روند سیاسی کل کشور و فرهنگ و اقتصاد آن پیدا می‌کنند؟ در صورتی که «فرهنگ توسعه»، به «فرهنگ اقتصادی» و «فرهنگ تکنولوژی» تبدیل شود، طبیعتاً سرمایه ساختاری شده (سرمایه ساختاری اجتماعی) از حالت قبلی خارج شده و در «تکامل اجتماعی» سهم پیدا می‌کند. اگر این سهم به عنوان متغیر اصلی انگیزه شناخته شد، سیاست و فرهنگ خدمتگذار سرمایه می‌شوند و سرمایه به متغیر اصلی توسعه تبدیل می‌گردد. ۳

^۳ برای تبیین دقیق حاکمیت سرمایه و متغیر اصلی شدن اقتصاد در جامعه، باید به ضرب «تولید، مصرف، ثروت» و «کالا» در مرحله اول و سپس ضرب آنها در «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» و دستیابی به ۲۷ عنوان و نسبتهای آن پرداخت.

در این صورت است که استراتژی کشور، «دائم افزایش سرمایه» می‌شود و بر این اساس «توسعه تکنولوژی» نقش اساسی پیدا می‌کند و لذا حتی سیاست خارجی یک کشور بر اساس مصلحت «توسعه تکنولوژی» تنظیم می‌شود و این مهم در کیفیت رابطه (دوستی و دشمنی) با ملت‌ها هم تاثیر می‌گذارد و دانشگاه و پژوهش‌های کشور را هم به استخدام خود در می‌آورد. به عبارت دیگر علاوه بر آنچه در مرحله قبلی گفته شد که مدیران و متخصصان در استخدام سرمایه هستند؛ در این مرحله «توسعه تخصص» نیز در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد. مضاف بر این، همانطور که در مرحله قبل، انتخاب مدیر عامل بهتر توسط سرمایه مطرح بود و سیستم خدماتی آن به درون شرکت تعریف می‌شد؛ با طرح مقولاتی چون «توسعه تکنولوژی» و «حاکمیت معادلات سرمایه»، این «دولت» خواهد بود که به سیستم خدماتی سرمایه تبدیل می‌شود و به این صورت کلیه مقدرات «سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» بعنوان لجستیک سرمایه قرار می‌گیرد. (صدوق، ۱۳۸۵)

۴- دو تبیین درباره حکومت سرمایه بر قلب بمعنای اصل شدن جهت‌گیری مادی

۴/۱- وابستگی «برتری در موازنه ارزی» به «توسعه تکنولوژی» و تعریف مادی از آن، علت مادی شدن «انتظارات، ارتباطات، اقتدار» در کلیه خدمات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» (ضرورت تناسب بین سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای توسعه ثروت) حال سوال این است که آنچه در ابتدای بخش سوم آمد - یعنی تبعیت سیاست‌های توسعه از سرمایه - چگونه محقق می‌شود؟ یعنی این دائم افزایش ثروت چه زمانی و چگونه از سیطره بر «مغز» عبور کرده و بر «قلب» حاکم می‌شود؟ البته با توجه به اینکه قلب در اینجا بمثابة «مرکز عاطفه، میل، دوست داشتن» و «سرپرست دلخواهی‌ها» قلمداد شده است.

هر گاه در شرایط اقتصادی

الف: حفظ قدرت و برتری در «موازنه‌ی ارزی» ضروری و لازم شمرده شد؛ ب: و تنها راه تحقق این مهم، «توسعه تکنولوژی» و «پیدایش تکنیک جدید» دانسته شد؛ (یعنی موضوعات جدید و روابط جدید که به اقتدار جدید بیانجامد) ج: و از سوی دیگر تکنولوژی، به امری صرفاً مادی تعریف گردید (یعنی تکنیک چیزی نیست جز روابط و ابزارهایی چه نرم افزار و چه سخت افزار- که روابط مادی انسان و جامعه را در اختیار دارد)؛

نتیجه این خواهد بود که: بدون اصل شدن «طلب برتری و استعلاء مادی» در «جهت گیری»، «ارتقاء مادی» محقق نمی‌شود و بعبارت دیگر «انتظارات مادی، روابط مادی، اقتدارات مادی»، در کلیه خدمات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» کشور، اصل قرار خواهد گرفت و ارتباط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ما با مردم جهان از زاویه سود مادی تعریف می‌گردد.

به تعبیر دیگر نرم افزار تکنولوژی مادی (که همان رابطه مادی انسان و جهان است) باید هماهنگ با توسعه سخت افزار خود باشد به این معنا که توسعه سخت افزاری و تکنولوژی و صنعت و فن جدید پیدا نمی‌شود، مگر اینکه نرم افزارهای خدماتی هم با آن متناسب باشد. توضیح بیشتر آن که «ثروت» توسعه مادی پیدا نمی‌کند، مگر اینکه نرم افزار سخت افزار آن با هم تناسب داشته باشند و چون علاوه بر «نرم افزارهای ساده درونی»، نرم افزارهای بزرگ به نام «استراتژی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» نیز وجود دارند؛ اگر بنا شد که در توسعه کل و در کلیه استراتژی‌ها جهت‌گیری مادی اصل باشد، آن وقت باید گفت که سرمایه بر قلب نیز حاکم شده است. (صدوق، ۱۳۸۵)

۴/۲- مقید نشدن مطلق‌گرایی تکنولوژی در توسعه مادی، ملازم با تبعیت هرگونه اخلاق از متغیر سرمایه

برای این مطلب، توضیح دومی نیز وجود دارد: حاکم شدن جهت‌گیری مادی بر قلب به معنای مقید نشدن توسعه مادی به اخلاق است زیرا به هر وسیله‌ای که توسعه مادی مقید شود، (جز به توسعه خودش) به همان نسبت، سرعت آن کند خواهد شد. پس اگر مطلق‌گرایی تکنولوژی در توسعه مادی، هیچ قیدی را نپذیرفت، در صورت وجود توجیه اقتصادی و در صورت لزوم باید نسبت به اخلاق و دین یک قوم نرمش نشان داد. یعنی اگر گفته شود: «نمی‌شود عواطف فلان جامعه انسانی را نادیده گرفت و باید با آن کار کرد»؛ جواب این خواهد بود که: «در این صورت برای توسعه تکنولوژی و به مقدار ضرورت انعطاف نشان دهید». از طرف دیگر اگر در زمان و مکان دیگری، حفظ برتری تکنولوژی منوط به مقابله با عواطف شد، باید با آن مقابله کرد زیرا جنگ و صلح با عواطف، توسط سود و برتری اقتصادی رقم می‌خورد. پس لازمه این برتری آن است که هر گونه اخلاقی تابع این متغیر گردد و لذا در اینجا حاکمیت سرمایه مطرح می‌شود.

بنابراین سرمایه با عبور از مرحله اول (تک سلول) و مرحله دوم (حفظ اقتدار ثروت) به پله سوم رسید و از سطح برقرار کردن نستیهای کلان و رابطه کلان بالاتر آمد و در جهت گیری حضور پیدا کرد و در «جهت توسعه» در مقابل «اخلاق» قرار گرفت در حالی که در مرحله قبل صحبت از مقابله و منع از «تولید کالا» بود. لذا برای قرار گرفتن در آهنگ رشد و توسعه و عبور از رشد اقتصادی و نیل به توسعه اقتصادی و برتری در اقتصاد و عقب نیفتادن از دیگران در جریان تکامل، باید جهت گیری اخلاقی مربوط به توسعه اقتصادی حاکم گردد. (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۸)

۵- نتیجه: پرستش اجتماعی سرمایه بمعنای حکومت «توسعه تکنولوژی» بر «تصمیم‌گیری اجتماعی» و ضرورت ساختارسازی برای شرایط اقتصادی نظام جمهوری اسلامی حول توسعه الهی در بخش سیاسی و فرهنگی (نه توسعه حرص و دائم افزایی سرمایه)

از اینجاست که حاکمیت سرمایه کامل می‌شود اما نه در حد حاکمیت آن بر اعضای خرد مانند شرکت‌ها بلکه بر مدیران سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در سطح کلان حکومت می‌کند. اینجا دیگر سرمایه پرستی به دنیا پرستی معنا می‌شود، زیرا هر موضوع دیگری با این محور سنجیده می‌شود و بر این اساس مشروعیت و نامشروعیت اجتماعی آن رقم می‌خورد. البته این پرستش به معنای آن نیست که مردم هر صبح در برابر ریال یا قدرت اقتصادی‌شان سجده کنند، بلکه در این پرستش اجتماعی، «توسعه تکنولوژی» بر «تصمیم‌گیری اجتماعی» حکومت پیدا می‌کند و بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. در این صورت نرمشی که نسبت به اخلاق نشان خواهد داد، به عنوان نرمش در برابر یکی از موانع اخلاقی جامعه قلمداد می‌شود با این هدف که قدرت عبور از این مرحله را بدست آورد.

بنابراین بسیار مهم است مشخص شود که سرپرستی رشد باید بر چه محوری باشد و شرائط‌سازی و فضای اجتماعی (چه در سطح جهت نظام و چه در سطح ساختارهای نظام) تحت چه مکانیزمی باید انجام بگیرد؟ بر این مبنا گرچه ارگانیزه شدن فعالیت‌های اقتصادی امری ضروری است؛ اما محور این امر، «توسعه حرص» (که همان حاکمیت سرمایه و رشد دائم افزای سرمایه است) قرار نمی‌گیرد بلکه «رشد سرمایه» تابع رشد فرهنگی و رشد

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

سیاسی جامعه خواهد بود. به عبارت دیگر، متغیر اصلی توسعه در این مبنا «مصلحت نظام اسلامی» به معنای توسعه ایثار، متغیر فرعی توسعه «مصلحت جامعه اسلامی» و متغیر تبعی توسعه «مصلحت سرمایه» خواهد بود. (حسینی‌الهاشمی، ۱۳۷۷)

فهرست مراجع

- حسینی‌الهاشمی. سیدمنیرالدین. (۱۳۷۷، ۱۳۷۶) مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- حسینی‌الهاشمی. سید منیرالدین. (۱۳۷۸) زیرساخت مدل توسعه صنعت. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- حسینی‌الهاشمی. سید منیرالدین. (۱۳۷۸) بررسی ارکان و روند پژوهشی اقتصاد اسلامی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- صدوق. مسعود. (۱۳۸۵) مطالعه اولیه کتاب «ایران امروز در آینه مباحث توسعه». قم: حسینیه اندیشه (چاپ داخلی)
- حسینی‌الهاشمی. سید منیرالدین. (۱۳۷۸) معنا و مفهوم پول در نظام اسلامی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- حسینی‌الهاشمی. سید منیرالدین. (۱۳۷۷) مبانی تنظیم سیاست‌های کلان توسعه اسلامی اقتصاد. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- حسینی‌الهاشمی. سید منیرالدین. (۱۳۷۷) ارزیابی قلمرو خصوصی سازی از طریق بررسی هویت عینی مالکیت اقتصادی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- حسینی‌الهاشمی. سید منیرالدین. (۱۳۶۲) برنامه ریزی بر اساس احکام فقه. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- حسینی‌الهاشمی. سید منیرالدین. (۱۳۷۳) بررسی سیاست‌های اصولی حاکم بر برنامه توسعه. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی)
- صدوق. مسعود. (۱۳۸۵) مباحث مقدماتی پیرامون زیرساخت مدل چشم اندازهای جمهوری اسلامی. قم: حسینیه اندیشه (چاپ داخلی)